پست مدرنیسم در فلسفه و ادبیات

زرشناس، شهریار

پست مدرنیسم،مرحله‏ای از بسط مدرنیته است.مرحله‏ای که شاخص آن، خودآگاهی تفکر مدرن از بحران و در غلتیدن آن به سوی انکار مبانی و اصول‏ باورهای عصر رنسانس و روشنفکری است.آنچه که پست مدرنیسم نامیده‏ می‏شود طیفی از رویکردهای سلبی نسبت به اصول و مبانی و ارکان تفکر مدرن است که با نحوی نسبی انگاری افراطی و شکاکیت معرفتی و یأس‏ نسبت به افقهای آینده و ذهنی‏گرایی بیمارگونه و پیوند خورده با اصل«عدم‏ قطعیت»و انکار همهء یقینها آمیخته است.

به نظر می‏رسد که واژهء«پست مدرنیسم»برای اولین بار در دههء 1870 م.در بریتانیا توسط هنرمند انگلیسی«جان واتکینز چاپمن»به کار رفت و در سال‏ 1917 م.«رودلف پانویتز»آن را مورد استفاده قرار داد.در نیمهء قرن بیستم، «آرنولد توئین‏بی»،مورخ معاصر انگلیسی،این اصطلاح را دربارهء دهه‏های‏ پایانی قرن نوزدهم و سراسر قرن بیستم به کار برد.

مدرنیته به عنوان یک افق و عالم یا عهد تاریخی-فرهنگی در یک نگاه‏ اجمالی،در تاریخ بسط خود،سه دورهء کلی را طی کرده است: 1-دوران تکوین مدرنیته یا سپیده‏دم مدرنیته(رنسانس)؛که ادبیات نئوکلاسیک‏ و نهضت ادبی احیای میراث یونان و روم باستان و نقاشی کلاسیک جلوه‏های‏ ادبی و هنری آن هستند.

2-دوران تثبیت مدرنیته یا عصر روشنگری؛که به لحاظ ادبی شاهد تداوم‏ میراث نئوکلاسیسم در آثار«ولتر»،«کورنی»،«راسین»و سپس ظهور ادبیات‏ رمانتیک(گوته،لسینگ،شیلر،شاتوبریان، لامارتین،شلی،پوشکین)و نیز رویکرد ادبی‏ و هنری رئالیستی بوده و حداقل تا دهه‏های‏ 70 و 80 قرن نوزدهم تداوم داشته است.

3-سومین دوره در تاریخ تطور مدرنیته را،به‏ لحاظ اندیشه‏ای،معمولا با«نیچه»و کتاب‏ «فراسوی نیک و بد»وی معرفی می‏کنند،و به لحاظ اجتماعی،با سالهای پس از 1875 م.و پایان گرفتن رونق اقتصاد لیبرال- سرمایه‏داری و فرا رسیدن عصر بحرانهای‏ اقتصادی-اجتماعی.در این دوره مبانی و ارکان‏ تفکر بورژوایی مدرن در قلمرو فلسفه،فیزیک، سیاسیت،هنر و ادبیات فرو می‏ریزد.با ظهور نیچه،تردید انگاری نسبت به مبانی متافیزیکی‏ و نظام ارزشی غرب قدرتی مهیب می‏یابد.

فیزیک کوانتوم مفهوم کلاسیک و ماتریالیستی‏ «ماده»را که اساس هستی شناسی مدرنیستی‏ از عالم بود متزلزل و بلکه ویران می‏کند؛و توفان نفی علیت و ضرورت علّی میان پدیده‏ها که از آرای«دیوید هیوم»(1776)برخاسته‏ بود،در«اصل عدم قطعیت هایزنبرگ»(1924) منکر تمامی مبادی علوم می‏گردد.سیر ذهنی‏ شدن مفاهیم«زمان»و«مکان»که با کانت‏ آغاز شده بود و او سعی کرد با کتاب«نقد قوهء عقل عملی»از بسط نسبی‏انگاری حاصل از آن نظریه در حوزهء اخلاق و مناسبات عقل‏ عملی جلوگیری نماید در«زمان ذهنی و شخصی»و شبه آیدآلیستیک«برگسون» ظهوری بحرانی می‏یابد.

موج بحرانی،با وقوع جنگ جهانی اول و بازخوانی آثار«کی‏یرکه‏گور»و سپس تلاش‏ نافرجام هوسرل برای رهایی فلسفه از بحران، و انتشار کتاب«وجود و زمان»مارتین هیدگر (1927)و سپس آرای دورهء دوم حیات او، شدت و عمق بیشتری گرفت.اینک دیگر زمانه‏ای رسیده بود که بهترین تعبیر برای‏ توصیف آن،«بحران همه جانبه»بود.

نویسنده‏ای از«اضطراب متافیزیک»نام برد، و هیدگر از«به تمامیت رسیدن فلسفه»سخن‏ گفت.«آیزانا برلین»قرن بیستم را «وحشتناکترین قرن تاریخ غرب»نامید،و لئون تروتسکی گفت:«کسی که‏ در جستجوی یک زندگی آرام بود نمی‏باید در قرن بیستم به دنیا می‏آمد.» هرچه به نیمه قرن نزدیکتر می‏شویم اصطلاح«پست مدرن»رواج بیشتری‏ می‏یابد و روایت بن‏بست و بحران نیز شدت می‏گیرد.پست مدرنیته را دوران‏ بحران مدرنیته و ظهور این بحران در خود آگاهی و هنر و ادبیات این دوره و «آغاز یک پایان»می‏دانند.این دوره نیز ادبیات ویژهء خود را دارد که با ویژگیهای‏ فلسفی آن مرتبط است.به همین سبب،ابتدائا کلیاتی دربارهء پسامدرنیسم‏ خواهم گفت تا مقدمه‏ای برای بیان برخی ویژگیهای پست مدرنیسم در ادبیات‏ داستانی باشد.

اصلی‏ترین ویژگیهای پسامدرنیته

-پست مدرنیسم،منکر یقین عقلانی دکارتی در حوزهء معرفت شناختی و جزم اندیشی عقلانی عصر روشنگری در خصوص«اصل پیشرفت»و«خوش‏بینی‏ نسبت به آیندهء تاریخ»است.

-در حوزهء اخلاقی اگرچه مدرنیته خود دارای رگه‏های نیرومند نسبی انگاری‏ و تزلزل در ارزشها(به عنوان وجه غالب فلسفهء اخلاق)بوده است،اما به هر حال مفروضات اومانیستی عصر روشنگری دربارهء«حقوق بشر»و«عقل عملی‏ کانتی»تلاش می‏کردند تا نحوی سامان منسجم ارزشی پدید بیاورند. پست مدرنیته این سامان و ساختار را یکسره و به طور کامل به هم ریخته و به انکار ارزشهای اخلاقی مدرن برخاسته است.

-عقل دکارتی که عقلی بشرانگار و ا بزاری و سوبژکتیو(خودبنیاد)بود،اساس‏ مفهومی تفکر مدرن را تشکیل می‏داده است و می‏دهد.در روزگار پسامدرنیسم‏ این عقل سوبژکتیو مدرن زیر سؤال رفته و مورد انکار واقع شده است.رئالیسم‏ در هنر و ادبیات و حتی تا حدودی رمانتیسم،از این عقل دکارتی مدد می‏گرفت‏ و«من فردی»به عنوان مبنای«رمان»و«نوول»،تجسم همین«سوژه» دکارتی بود.با به زیر سؤال رفتن اصالت و حقانیت این«من فردی»است که‏ بنیان«شخصیت»در ادبیات داستانی از اوایل قرن بیستم رنگ می‏بازد و به‏ امری سیال و تکه‏تکه و بیشتر ذهنی و حتی وهمی بدل می‏گردد.

-استحکام ماتریالیسم مدرن و طبیعت شناسی عصر روشنگری،بر فیزیک‏ نیوتنی و مطلق‏انگاری مفاهیم«زمان»،«مکان»و«علیت»قرار داشت.در اواخر قرن هیجدهم،نخست کانت این استحکام را به نفع تقویت سوژه‏انگاری‏ به هم زد.اما او تلاش کرد تا از طریق مفهومی به نام«شهود عقل عملی» ارزشهای مورد نیاز مدرنیته را اثبات کرده،از بحران و تزلزل جلوگیری نماید. اما وقتی در قرن بیستم،«هایزنبرگ»در اصل عدم قطعیت خود وجود نظام‏ علّی-معلولی در جهان میکروفیزیک را منکر شد،عملا راه را به سوی یک‏ بحران بزرگ در انکار امکان هر نوع معرفت بشری گشود.به موازات این امر تعریف انیشتن در«نسبیت خاص»و«عام»(1905 و 1916)بنیان ثابت و مطلق‏انگار«زمان»و«مکان»نیوتنی را در هم ریخت و به یکباره،شالوده‏های‏ تفکر نظری مدرنیته دستخوش سرگیجه و اضطراب گردید.

-«رمان»پس از سروانتس و به ویژه در قرن هیجدهم و نوزدهم در ادبیات‏ رمانتیک و در رئالیسم بالزاک و دیکنز و استاندال بر پایهء وجود مفهومی ثابت‏ از «من فردی»به عنوان هستهء«شخصیت در رمان»که بر پایهء«اصل علت‏ و معلول»،در بستر«زمان»و«مکان»و با مواجهه با عنصر«حادثه»بسط می‏یابد و رشد می‏کند،تعریف شده بود؛و این،صورت ادبی تفکر مدرن در عصر روشنگری بود.اما با«هایزنبرگ»و«فیزیک کوانتا»و«فلسفه برگسون» و تفسیر نیست‏انگارانه نیچه از حقیقت به عنوان«تصویری خود ساخته و اعتباری که تابعی از اراده نفسانی بشر»است،یکباره کلیت ساختار رمان و ادبیات داستانی فرو ریخت.به خصوص که سوبژکتیویسم کانتی و در پی آن‏ ظهور«فنومنولوژی»[پدیدار شناسی‏]در روان شناسی بین دو جنگ جهانی در اروپا و«تقارن علّی»یونگ و درک برگسونی از زمان،حتی«حادثه»را نیز رنگ و بویی ذهنی و وهمی بخشیده بود و اینها همه به همراه یأس‏انگاری‏ حاکم از دورهء شوپنهاور-نیچه،تفسیر غریزی و خشن فروید از ظرفیتهای‏ پرخاشگر ناخودآگاهی بشر،که نافی تعریف«انسان اقتصادی و خوشبین»آدام‏ اسمیت و لیبرالهای عصر روشنگری از بشر بود،موجب دگرگونی اساسی در ساختار و درونمایهء رمان قرن بیستم گردید.که می‏توان وجه غالب آن را «رمان پست مدرن»[در مقابل رمان رمانتیک و رئالیستی و کلاسیک عصر روشنگری و قرن نوزدهم‏]نامید.

-پست مدرنیسم،اعتراضی مضطرب،خشماگین،یأس‏آلود،بدبینانه و مبتنی‏ بر هرج و مرج اخلاقی و لذت بردن از اوهام مالیخولیایی ذهنی و شخصی، در برابر خوشبینی عقلانی بورژوازی عصر روشنگری نسبت به پیشرفت،آینده‏ و مبانی اخلاقیات سرمایه‏دارانه است.با غلبهء تدریجی بحران پسامدرن، شخصیت بشاش و عاقل و واقع‏گرای مدرن از متن واقعیت جامعه محو می‏شود و در ادبیات پست مدرن نیز محو می‏گردد.با گراییدن امور به سمت هرج و مرج و نسبی‏انگاری افراطی و وهمی شدن و یأس و بیماری و ناامیدی، شخصیتهای داستانی نیز تدریجا به اشباحی وهم‏آلود و شدیدا ذهنی و شخصی‏ که تابع نظام علت و معلول عینی نبوده،در دنیایی از یأس و وهم مرگ‏آلود و بی‏هویتی بیمارگونه زندگی می‏کنند،تبدیل می‏شود.برای درک بهتر مسأله‏ کافی است شخصیتهای رئالیستیکی چون«بابا گوریو»،«پدر اوژنی گرانده» و«شوهر آناکارنینا»را با قهرمانان مبهم و ناپیدا و وهم‏آلود آثار«ادگار آلن‏پو» یا«ک»کافکا در«محاکمه»و یا آثار«پروست»و«ولف»مقایسه کنیم.حتی‏ منطق داستانی نیز در آثار پست مدرنی چون«صد سال تنهایی»تابع نحوی‏ بی‏نظمی علت گریز می‏گردند.

اصلی‏ترین مؤلفه‏های ادبیات و هنر پست مدرن

به سال 1907 م.«پیکاسو»تابلو«دوشیزگان آوینیون»را پدید آورد.این تابلو پر است از تصاویری زاویه‏دار و قناس،با چهره‏های بهت‏زدهء ماسک مانند،که‏ حال و هوای روسپیانی وقیح را به ذهن تداعی می‏کند.اندکی پس از او«پل‏ سزان»نقاش،تلاش کرد تا به تعبیر خود«شک و عدم قطعیت را در دریافتهای‏ ما از اشیاء»مورد توجه قرار دهد.گویی سزان سخنگوی تئوریهای هایزنبرگ‏ و انیشتن در نقاشی قرن بیستم بود.تابلو«دختران ماندولین به دست»شیوه‏ مبتنی بر عدم قطعیت و نسبی‏انگاری پست مدرنیستی را در نقاشی پست مدرن‏ -که بعضا نقاشی مدرن نامیده می‏شود-گسترش می‏دهد.

اما ادبیات پست مدرن دارای ویژگیهای ذیل است: 1-مفهوم رئالیستی و دارای تمامیت و کلیت«من فردی»به عنوان قهرمان‏ داستان در آن به کلی مورد نفی و انکار قرار گرفته است.

2-در داستان،«زمان»با استفاده از تکنیک جریان سیال ذهن،رنگ و بویی‏ شخصی و ذهنی می‏گیرد.

3-عینیت مفهوم کلاسیک علت و معلول در داستان فرو می‏ریزد.به گونه‏ای‏ که مثلا در«صد سال تنهایی»کسی که مرده است وارد مسیر داستان می‏شود و نقش بازی می‏کند و در جایی دیگر،خونی به مدت صد سال به راه می‏افتد و جاری می‏شود؛و کلا روابط واقع‏گرایانه میان امور و اشیاء رنگ می‏بازد.

4-منطق متأثر از هرمونتیک سوفسطایی زدهء گادامری موجب می‏شود که اثر داستانی نیز همچون هر«متن»دیگر،پدیده‏ای دارای«قرائتهای مختلف» فرض گردد که بعضا پایان داستان بر عهدهء مخاطب نهاده می‏شود.

5-با حذف تدریجی سوژهء فردی به عنوان قهرمان داستان مدرن و پذیرش‏ هرمنوتیک نسبیت‏انگار،کار به آنجا می‏رسد که هر نوع مرکزیت یا اطمینان‏ عقلانی به روند داستان حذف می‏گردد.آراء«رولان بارت»و«ژاک لاکان» و «ژولیا کریستوا»و«ژیلی دلوز»و«فلیکس گاتاری»و«ژاک دریدا»و نظریه‏هایی چون«مرگ مؤلف»حاصل این پدیده است.

6-در داستانهای پست مدرن غالبا تلاش می‏شود تا داستان بر پایهء نحوی‏ «عدم اطمینان هستی شناختی عمیق»سامان یابد.این معنا را«برایان مک‏ هیل»در کتاب "Postmodernist Fiction" توضیح داده است.

7-بدبینی پست مدرنیست‏ها به آنچه که خود آن را«فرا روایت‏های کلان» می‏نامند-که ریشه در آرای«ژان بودریار»و«ژان فرانسوا لیوتار»دارد-موجب‏ گردیده که اساس پیرنگ و ساختار داستانی در ادبیات پست مدرن نادیده گرفته‏ شود.از آثار معروف ادبیات داستانی پست مدرن می‏توان از«قصر»و«مسخ» اثر«کافکا»،«گرسنه»اثر«کنوت هامسون»،«سرودها»اثر«ازرا پاوند»،تا حدی«تریسترام شاندی»اثر«لارنس استیون»و برخی آثار نویسندگانی چون‏ «کارلوس فوئنتوس»،«خورجه لوئیس بورخس»،«توماس پینکن»،«آلن‏ روب‏گریه»،«اوژن یونسکو»،«ساموئل بکت»و«والتر ابیش»نام برد.

8-درونمایه‏های اکثر آثار پست مدرن-با استثنا کردن برخی آثار«بورخس» و بعضی آثار دیگر-غالبا یأس‏آلود و بدبینانه است که این امر در آثار«تی.اس. الیوت»و«ازرا پاوند»و«دی.اچ.لارنس»و«فرانتس کافکا»و«کنوت‏ هامسون»،به صور و مراتب مختلف ظاهر گردیده است.

9-سقوط شدید انسان به حد و اندازه‏های حیوانی و غریزی،و گریز شدید از رعایت نکات اخلاقی در توصیفات داستانی،صیغه‏ای خاص به اکثر آثار ادبی‏ پست مدرن بخشیده است.

«برایان مک‏هیل»در کتاب«داستان پست مدرنیستی»به همین می‏پردازد و«هاچن»،نظیر این تحلیل را در«بوطیقای پست مدرن»ارائه می‏دهد. ادبیات داستانی پست مدرن مثل خود واقعیت تاریخی پسامدرن،با موقعیتی‏ متناقض و پارادوکسیکال روبرو است.این ادبیات از یک سو تجلی از خود بیگانگی‏ بشر معاصر،اسارت در ماشینیسم و کالاگرایی جامعهء سرمایه‏داری مدرن،ابتذال‏ وحشتناک اخلاقی بشر جدید،نسبی‏انگاری ویرانگر وطاقت‏فرسا و اضطراب آفرین و نابودی سوژه یقین‏مند دکارتی-لیبرالی توسط نیهیلیسم‏ نفی‏انگار برخاسته از خود آن و اسارت بشر در دنیای تکنوکراتیک تمدن مدرن، و به عبارتی،روایتی تا حدودی معترض و قابل تأمل است.اما از سوی دیگر چون دقیقا آیینه دنیا و تجربیات پست مدرنیستی است که از آن حکایت می‏کند، به لحاظ ساختار داستانی،ویران و لرزان و بی‏منطق و غیر جذاب و به لحاظ محتوا،تهی و یخ‏زده و گنگ و مبهم و به لحاظ اخلاقی گرفتار پستی و حیوانیت افراطی و غریزه‏زدگی و انحطاط،و در یک کلام،ادبیات بیمار برخاسته‏ از تفکر بیمار غرب مدرن است که در انتهای تاریخ خود به انکار خود پرداخته‏ است.

ادبیات پست مدرن آوای انحطاط تمدن غرب مدرن است.اما در اعماق‏ نفسانیت و ارادهء معطوف به قدرت حیوانی بشر مدرن،آن‏قدر سیاهی و پلیدی‏ و تباهی و رذالت هست که وقتی ادبیات پست مدرن آنها را از عمق به سطح‏ آورده،عیان می‏کند،بوی شدید تعفن و تصاویر مشمئزکننده آن،هر ناظر بیرونی را دچار غثیان می‏کند و به گریز وا می‏دارد.